

تطورات قاعده لطف در کلام امامیه؛ تعریف،

تقسیمات و احکام

مهدی نجفی مقدم^۱

عبدالرحیم سلیمانی بهبهانی^۲

چکیده

متکلمان امامیه برای اثبات برخی مسائل مهم کلامی به قاعده لطف استناد کرده‌اند. مسأله پژوهش حاضر این است که قاعده لطف در کلام امامیه، در سه محور تعریف، تقسیمات و احکام، چه تطوراتی را پشت سر گذاشته است؟ نتایج پژوهش، مخاطب را به چهار دوره متمایز رهنمون می‌کند. در دوره اول (تا قبل از شیخ مفید)، به جز ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت، هیچ یک از متکلمان و عالمان درباره این سه محور سخنی نگفته‌اند. در دوره دوم (از شیخ مفید تا خواجه نصیر طوسی) قاعده لطف با همه اجزا و مباحثی که میتوان برای آن فرض کرد (از جمله این محورها)، در آثار متکلمان - با اختلاف در شمول و اجمال و تفصیل - وارد شده است. نکته بارز در آثار این دوره، ورود تفصیلی، و همچنین اختلاف تعابیر متکلمان در تبیین و تقریر مطالب است. تفاوت عمده دوره سوم (از خواجه نصیر طوسی تا ابتدای قرن یازدهم) با دوره قبل، در بیان موجز و وحدت تعابیر است. در دوره چهارم (از قرن یازدهم تا دوره معاصر) مطالب، به صورت کوتاه و مجمل گفته شده است، و فصل‌بندی‌ها و عبارات، به آنچه علامه حلی گفته نزدیک است؛ با این حال در بحث تعریف لطف، در برخی آثار، نکات تازه‌ای به چشم می‌خورد.

واژه‌های کلیدی: کلام امامیه، قاعده لطف، تعریف لطف، تقسیمات لطف، احکام لطف.

۱. دانش آموخته مرکز تخصصی کلام اسلامی موسسه امام صادق علیه السلام، رایانامه:

mahdi.najafi.m61@gmail.com (مقاله مستخرج از پایان نامه).

۲. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، رایانامه: soleimani@isca.ac.ir (نویسنده

مسئول).

از سؤالات مهم درباره قاعده لطف این است که این مسأله از چه زمانی پدید آمده و به جهت تعریف، تقسیمات و احکام، در علم کلام امامیه چه تطوراتی را پشت سر گذاشته، و کدام یک از متکلمان در رشد این مباحث تأثیر داشته‌اند. این قاعده، در کلام اسلامی عموماً و در کلام امامیه به طور خاص، پیشینه بلندی دارد، و اکثر متکلمان مسلمان درباره آن سخن گفته‌اند، اما درباره تطورات تاریخی آن به صورت مبسوط بحث نکرده‌اند. درباره قاعده لطف، مقالات فراوانی نگاشته شده است، اما در بررسی‌ها و جستجوهای که انجام شد، تنها مقاله‌ای که نگرشی تاریخی به قاعده لطف در علم کلام داشت، مقاله «تطور مضمون و مدلول قاعده لطف در کلام شیعه» نوشته موسی ملایری بود، که بر معناسناسی قاعده لطف تمرکز داشته و از معاصران، تنها به آراء دو شخصیت، و از متقدمان نیز، تنها به بررسی دیدگاه چند تن از بزرگان کلام شیعه پرداخته است.

لطف در اصطلاح متکلمان، از صفات فعل خداوند است و در یک تعریف جامع، به فعلی می‌گویند که مکلف را به طاعت دعوت کرده و از معصیت دور می‌کند (ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق: ۹۷). نام‌های دیگری که متکلمان متقدم گاهی به جای اصطلاح «لطف» به کار می‌بردند، عبارتند از: «اصح»، «الأصلح فی الدین»، «الصالح»، «الصالح فی الدین» و «المصلحة فی الدین» (برای نمونه ر.ک: ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۴ق: ۱۲۳؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۱؛ حمصی رازی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۲۹۷-۲۹۸).

۱. قاعده لطف پیش از شیخ مفید

با مراجعه به کتاب‌های رجالی و تراجم، به متکلمان بسیاری برمی‌خوریم که برخی در عصر حضور معصومین (علیهم‌السلام) و از شاگردان آنان بوده‌اند و برخی دیگر در عصر غیبت و پیش از شیخ مفید می‌زیسته‌اند، و همگی دارای کتاب‌ها و رساله‌هایی در موضوعات مختلف کلامی بوده‌اند؛ اما از آن آثار، جز نام، چیزی به یادگار نمانده و تنها برخی به ما رسیده است (برای آشنایی با متکلمان این دوره رجوع شود به: سبحانی، بی‌تا، ۶: ۶۹۳-۷۰۶؛ صدر، ۱۳۸۵: ۲۵۷-۳۲۲). علاوه بر اینکه در این دوران، بسیاری از کتاب‌ها، حدیث‌محور بوده و علمای دین، مسائل را بیشتر از طریق روایات بیان می‌کردند و کمتر با تعابیر و عبارات خودشان به بیان مسائل می‌پرداختند؛ و از آنجا که این مقاله در صدد بیان دیدگاه متکلمان است و بررسی روایات نیازمند پژوهشی جداگانه است، لذا این کتاب‌ها نیز به خودی خود کنار گذاشته می‌شوند.

در میان کتاب‌هایی که از این دوره به جا مانده است، تنها به سه کتاب برمی‌خوریم که در آن‌ها به قاعده لطف اشاره شده است: «الیاقوت فی علم الکلام»^۱، «المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین (علیه السلام)» و «کمال الدین و تمام النعمة». از این سه کتاب، تنها کتابی که علاوه بر به کارگیری لطف در برخی مسائل، اصل قاعده لطف را نیز بررسی کرده و به تعریف، و بیان احکام آن پرداخته است، «الیاقوت فی علم الکلام» است؛ هرچند درباره تقسیمات و اقسام لطف، سخنی نگفته است. و اما در دو کتاب دیگر، بدون تصریح به واژه لطف، از مفاد این قاعده در برخی مسائل استفاده شده است.

۱-۱. تعریف لطف

ابن‌نوبخت در تعریف قاعده لطف می‌گوید: «اللطف أمر یفعله الله تعالی بالمکلف، لا ضرر فیه، یعلم عند وقوع الطاعة، و لولاه لم یطع» (ابن‌نوبخت، ۱۳: ۱۴۱۳ ق: ۵۵).

از این تعریف چند نکته استفاده می‌شود: ۱. لطف امری غیر از تکلیف، اما مربوط به مکلف و در دایره تکلیف است؛ ۲. لطف از ناحیه خداوند در حق مکلف انجام می‌گیرد و در آن هیچ‌گونه ضرر و زیانی برای مکلف نیست؛ ۳. این لطف برای مکلف تا زمان وقوع طاعت معلوم نیست؛ بنابراین راهی برای شناخت لطف نیست؛ ۴. اگر لطف از ناحیه خداوند انجام نگیرد، اطاعت از مکلف واقع نمی‌شود.

به نظر می‌رسد عبارت «لولاه لم یطع»، قرینه‌ای است بر اینکه ایشان در صدد

۱. درباره زمان حیات مؤلف الیاقوت دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است: قرن دوم هجری و هم عصر با امام رضا (علیه السلام) (آقا بزرگ، ۱۴۰۳ق، ۲۵، ۲۷۱؛ صدر، ۱۳۷۵: ۳۶۵)، قرن سوم هجری، این دیدگاه به میرزا عبدالله افندی نسبت داده شده است (ابن‌نوبخت، ۱۴۱۳ق، مقدمه: ۱۵)، نیمه دوم قرن چهارم (اقبال آشتیانی، ۱۳۵۷: ۱۶۶ و صص ۱۶۸-۱۷۰؛ ابن‌نوبخت، ۱۴۱۳ق، مقدمه: ۱۵-۱۷؛ امین، ۱۴۰۳ق، ۱: ۱۳۵ و ۳: ۳۱۳)، بین نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن هفتم (ابن‌نوبخت، ۱۴۱۳ق، مقدمه: ۱۷-۱۸؛ سبحانی، ۱۴۲۴ق، ۲: ۱۸۱)، و هم عصر با علامه حلی در قرن هشتم (ابن‌نوبخت، ۱۴۱۳ق، مقدمه: ۱۶). علامه حلی درباره ابراهیم بن نوبخت با وصف شیخنا الأقدم و إمامنا الأعظم تعبیر کرده است. در تعبیر شیخنا الأقدم این احتمال وجود دارد که معنای لغوی آن مراد نباشد، بلکه اصطلاحی باشد که درباره گروهی از علما به کار می‌رفته است، همچنان که در برخی کتاب‌های رجالی و تراجم دیده می‌شود (برای نمونه رک: به: تفرشی، ۱۳۷۷، ۱۵: ۴۲۶؛ افندی، ۱۴۳۱ق، ۷: ۱۷، ۲۸، ۴۵، ۱۲۶؛ نوری، ۱۴۲۹ق، ۱۹: ۳۴۷، ۳۶۵ و ۲۱: ۲۲۰، ۲۷۶). با دقت در این موارد و موارد دیگر و تاریخ حیات آنان، خواهیم دید که همگی پیش از شیخ مفید می‌زیسته‌اند. البته در مواردی، این اصطلاح درباره برخی علمای پس از شیخ مفید نیز به کار رفته است (رک: علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۱۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق [ب]، ۷: ۱۳۶). در این موارد علامه حلی این تعبیر را برای شیخ طوسی به کار برده است. به هر حال، این تعبیر می‌تواند اشاره‌ای باشد برای رمزگشایی از تاریخ حیات مؤلف الیاقوت. علاوه بر اینکه این تعبیر، زمانی بیشتر جلوه می‌کند که پیش از علامه حلی، بزرگانی همچون شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی می‌زیسته‌اند و علامه با وجود چنین اساتید و استوانه‌های علمی، از این نوبخت با عنوان إمامنا الأعظم یاد می‌کند. با توجه به قرآن، در این مقاله بنا را بر این دیدگاه گذاشته‌ایم که زمان حیات ابن‌نوبخت، نیمه اول قرن چهارم است.

تعریف لطف محصّل بوده است؛ زیرا اگر این تعریف، شامل لطف مقرّب شود، این اشکال علامه حلّی بر آن وارد خواهد بود که: این گفته که لطف، هنگام وقوع طاعت شناخته می‌شود، اقتضا می‌کند هیچ لطفی، شامل کافر نشود [چرا که کافر، طاعت ندارد]، در حالی که لطف، کافران را نیز شامل می‌شود (علامه حلّی، ۱۳۶۳: ۱۵۳)؛ علاوه بر اینکه متکلمان دیگر، این قید را با همین عبارت یا با عباراتی مانند آن، در تعریف لطف محصّل آورده‌اند (برای نمونه ر.ک: سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۸۶؛ علامه حلّی، ۱۴۱۳ق [الف]: ۳۲۵؛ قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق: ۳۵۱).

از مجموع این قید و قید پیش از آن (عبارت «یعلم عند وقوع الطاعة»)، می‌توان نتیجه گرفت لطف محصّل، تنها زمانی لطف بودنش برای مکلف غیر معصوم روشن می‌شود که طاعت از او واقع شود، برخلاف لطف مقرّب که مصادیق آن، پیش از انجام تکلیف روشن است، مانند عصمت، بعث انبیا، تعیین امام معصوم، یا تکالیف سمعی که لطف در تکالیف عقلی هستند.

۲-۱. احکام لطف

از میان احکام گوناگون درباره قاعده لطف، این نوبخت به سه حکم اشاره می‌کند:

۱-۲-۱. وجوب لطف: ایشان پس از تعریف لطف، حکم آن را این‌گونه بیان می‌کنند که «لطف، انجامش واجب است» (ابن نوبخت، ۱۴۱۳ق: ۵۵).

۲-۲-۱. عدم تعلق لطف به فعل قبیح: ابن نوبخت می‌گوید: «کسی که لطفش

در این است که کار قبیحی انجام دهد، تکلیف او حسن نیست، چرا که در این صورت امر بین دو چیز ممتنع، دائر می‌شود» (همان: ۵۵)؛ بنابراین انجام این لطف از ناحیه خداوند محال است، زیرا اگر خداوند بدون انجام این لطف، او را مکلف کند، او را از لطفی که مقدر خداوند بوده محروم کرده است، و اگر این لطف را در حقیقت اعمال کند که در این صورت خداوند فعل قبیح انجام داده و این نیز ممتنع است (علامه حلّی، ۱۳۶۳: ۱۵۵).

۲-۲-۲. قبح عقاب مکلف بدون لطف: اگر خداوند لطف واجبی را در حق

مکلف انجام ندهد، عقاب او حسن نیست، چرا که ترک لطف، موجب به فساد افتادن مکلف می‌شود و چون این فساد به خداوند نسبت داده می‌شود نه به عبد، پس عقابش

۱. قید مزبور بدان جهت است که عصمت که مصداق لطف در حق معصومان است، لطف محصّل است، و لطف بودنش قبل از وقوع تکلیف معلوم است. آری، عصمت پیامبر و امام در حق مکلفان غیر معصوم، لطف مقرّب است.

قبیح است (ابن‌نویخت، ۴۱۳ق: ۵۵).

۲. از شیخ مفید تا خواجه نصیر طوسی

در این دوره، قاعده لطف وارد مرحله جدیدی شد؛ اولاً قاعده لطف به عنوان یک موضوع کلامی، به طور مشخص و تحت عنوانی خاص در آثار متکلمان امامیه مطرح شد، و ثانیاً در بیشتر کتاب‌ها به همه مسائل مربوط به لطف از جمله تعریف، احکام و اقسام پرداختند.

۲-۱. تعریف لطف

در این دوره، عبارات متکلمان در تعریف لطف گوناگون است: برخی هر دو قسم «لطف محصل» و «لطف مقرب» را تعریف کرده‌اند و یا به گونه‌ای تعریف کرده‌اند که هر دو قسم را شامل شود، و برخی تنها به تعریف «لطف مقرب» پرداخته‌اند؛ اما هیچ کدام، از اصطلاح «مقرب» و «محصل» استفاده نکرده‌اند. نخستین کسی که هر دو قسم لطف را در تعریف آورده، سید مرتضی در کتاب «الذخیره» است.

در کتاب «النکت الاعتقادیة» که منسوب به شیخ مفید (۳۳۴-۴۱۳ ق) است، لطف این‌گونه تعریف شده است: لطف چیزی است که به واسطه آن مکلف به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌شود، و در تمکین [توانایی مکلف بر انجام تکلیف]، هیچ نقشی ندارد، و به حد اجبار نمی‌رسد (شیخ مفید، ۴۱۳ ق [الف]: ۳۵).

روشن است که تعریف، به لطف مقرب اشاره دارد. عبارت این تعریف شبیه عباراتی است که در زمان علامه حلی و پس از او در تعریف لطف رایج بود، به همین دلیل به نظر می‌رسد در انتساب این کتاب، حق با کسانی باشد که آن را مربوط به قرن هفتم به بعد می‌دانند.

سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ ق) در چندین اثر کلامی خود به تعریف لطف پرداخته است. در کتاب «الذخیره فی علم الکلام» در بابی مستقل به صورت مبسوط به طرح قاعده لطف و بیان مسائل آن می‌پردازد، و لطف را چنین تعریف می‌کند: لطف چیزی است که به انجام طاعت دعوت می‌کند، و تقسیم می‌شود به: آنچه که مکلف، با بودن آن، طاعت را انتخاب می‌کند، به گونه‌ای که اگر این لطف نبود هرگز طاعت را اختیار نمی‌کرد، و: آنچه که [با بودن آن]، به انتخاب طاعت نزدیک‌تر می‌شود. و [صفت]

۱. در انتساب این کتاب به شیخ مفید، اختلاف است. در مقدمه این کتاب، به این نکته اشاره شده است (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق [الف]: ۳-۴).



داعی بودن، هر دو قسم را شامل می‌شود (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۸۶).

دو قسمی که ایشان به تعریف آن می‌پردازد، همان «لطف محصّل» و «لطف مقرب» است، هر چند ایشان در تعریف، به نام این دو قسم اشاره‌ای نکرده، و تنها پس از تعریف در ضمن مطلبی، تعبیر لطف مقرب را به کار می‌برد (همان).

تفاوتی که تعریف ایشان با تعریف‌های پیش و حتی پس از خود دارد در این است که اولاً: ایشان هم لطف مقرب را تعریف کرده است و هم لطف محصّل را، ثانیاً: برای لطف، وجه مشترکی در نظر گرفته و حقیقت لطف را همان وجه مشترک می‌داند، به گونه‌ای که هر چیزی را که آن وجه مشترک را داشته باشد، می‌توان لطف نامید. این معیار، در بسیاری موارد از جمله شناخت الطاف، بسیار کارگشا است.

سید مرتضی در کتاب «جمل العلم و العمل» لطف را این گونه توضیح می‌دهد: آنچه را که خداوند متعال می‌داند که مکلف با [بودن] آن، طاعت را اختیار می‌کند و به انتخاب طاعت نزدیک‌تر می‌شود، به گونه‌ای که اگر آن چیز نباشد [اختیار یا نزدیک‌تر شدن به اختیار] نیز نخواهد بود، لطف نامیده می‌شود (سید مرتضی، ۱۳۸۷ق: ۳۳). این عبارت به گونه‌ای است که می‌توان بخش آغازین را بر «لطف محصّل»، و بخش پایانی را بر «لطف مقرب» تطبیق داد.

همین تعریف با کمی اختلاف در کتاب «الحدود و الحقائق» نیز آمده است، با این تفاوت که در این کتاب، لطف به گونه‌ای تعریف شده است که دو قسم بودن آن، در تعریف، لحاظ شده است، بر خلاف تعریف پیشین که اگر فردی با لطف آشنایی نداشته و آن تعریف را بخواند، آن را یک قسم پنداشته و چه بسا در فهم لطف دچار اشکال شود: لطف آن چیزی است که با [بودن] آن، مکلف طاعت را اختیار می‌کند، یا به اختیار طاعت نزدیک‌تر می‌شود، به گونه‌ای که اگر نباشد به اختیار آن نزدیک‌تر نخواهد شد، و در هر دو حال قدرت اختیار را دارد (سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ۲: ۲۸۰). نکته‌ای که سید مرتضی در این تعریف یادآوری کرده این است که در هر دو قسم از لطف، اختیار مکلف مخدوش نمی‌شود.

ابوالصلاح حلبی (۳۴۷-۴۴۷ق) در عبارتی لطف را چنین توضیح می‌دهد: از جمله شرایط حسن بودن تکلیف این افعال و تروک، عبارت است از تقویت دواعی مکلف، به چیزی که مکلف با آن، افعال را اختیار کند و [همچنین] تقویت صوارف مکلف از ترک افعال، و یا [تقویت دواعی و صوارف به گونه‌ای که] مکلف به آن افعال و تروک نزدیک‌تر شود، بدون اینکه آن چیز، الجاء را اقتضا کند که منافی تکلیف است،

چرا که الجاء جاری مجرای تمکین است (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۴ق: ۱۲۱).

این تعریف، هر دو قسم «لطف محصّل» و «لطف مقرب» را شامل می‌شود، علاوه بر اینکه این نکته را نیز یادآوری می‌کند که هیچ یک از اقسام دو گانه لطف، به مرز الجاء و اجبار نمی‌رسد.

شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق) در عنوانی جداگانه به قاعده لطف پرداخته است. تعریف او از لطف، مضمونی مشابه تعریف استادش سید مرتضی دارد، و او نیز پس از بیان اقسام، از اصطلاح «لطف محصّل» و «لطف مقرب» استفاده نکرده، بلکه یکی را که همان «لطف محصّل» است، «توفیق» نامیده و دیگری را تنها با نام لطف توصیف می‌کند: لطف عبارت است از آنچه به انجام واجب فرا می‌خواند و یا از قبیح باز می‌دارد؛ و آن بر دو قسم است: قسم نخست آن است که با بودن لطف، واجب محقق می‌شود، به گونه‌ای که اگر نباشد، واقع نمی‌شود؛ این قسم را «توفیق» نامیده‌اند. و قسم دوم آن است که با بودن آن به انجام واجب یا ترک قبیح نزدیک می‌شود، هر چند با بودن آن واجب واقع نشود یا قبیح واقع شود؛ و این قسم تنها به لطف وصف می‌شود نه چیز دیگر (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۰).

ابن ابی‌المجد، از علمای قرن ششم هجری، بدون طرح عنوانی جدا، لطف را مطرح کرده است. ایشان در تعریف لطف می‌گوید: آنچه را خداوند متعال می‌داند که مکلف را به چیزی که تکلیف کرده - چه از جهت فعل یا از جهت اجتناب - نزدیک می‌کند، یا به آن [به تکلیف] نزدیک‌تر می‌شود، در حالی که [در هر دو] با اختیارش است، لطف یا صلاح نامیده می‌شود (ابوالحسن حلبی، ۱۴۱۴ق: ۲۶).

ابن ابی‌المجد در این عبارت هر دو قسم لطف (مقرب و محصّل) را تعریف می‌کند، هر چند در هر دو قسم، از مشتقات واژه «قرب» استفاده کرده است و همین ممکن است مخاطب را در فهم دقیق اقسام لطف به اشکال بیندازد.

مقری نیشابوری (از علمای قرن ششم) سه تعریف برای لطف بیان کرده است: ۱. چیزی که به واجب فرا می‌خواند و از قبیح باز می‌دارد؛ ۲. چیزی که مکلف با آن به طاعت نزدیک‌تر و از معصیت دورتر می‌شود؛ ۳. چیزی که دواعی مکلف به انجام آنچه تکلیف شده است را تقویت می‌کند (مقری نیشابوری، ۱۴۱۴ق: ۱۰۱).

عبارت مؤلف ظهور در این دارد که تعریف اول، تعریفی است که خود ایشان قبول دارد. در حقیقت، تعریف نخست همان تعریف شیخ طوسی است که آن نیز برگرفته از تعریف سید مرتضی بوده است؛ یعنی در نظر گرفتن یک جامع مشترک برای لطف و

تعریف لطف به آن جامع مشترک.

حمصی رازی (متوفای اوایل قرن هفتم) در فصلی جداگانه با عنوان «القول فی اللطف و المصلحة و المفسدة» به بررسی قاعده لطف پرداخته است:

لطف چیزی است که مکلف با بودن آن، انجام طاعت و دوری از معصیت یا یکی از این دو را اختیار می‌کند و اگر نبود، این دو یا یکی از این دو را اختیار نمی‌کرد. یا چیزی است که با بودن آن، به این دو یا یکی از این دو نزدیک‌تر می‌شود و اگر نبود، به این دو یا یکی از این دو نزدیک‌تر نمی‌شد؛ و لطف، تمکین نیست و همچنین برای کسی که آن [انجام طاعت و دوری از معصیت] را اختیار می‌کند یا به آن [دو] نزدیک تر می‌شود هیچ گونه بهره‌ای از تمکین نیست؛ به عبارت دیگر، اینکه با بودن لطف، اختیار می‌کند و یا نزدیک می‌شود، به سبب دعوت و برانگیختن لطف به سوی انجام طاعت و دوری از معصیت است، نه به سبب اینکه لطف تمکینی است برای مکلف (حمصی رازی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۲۹۷).

در این تعریف نیز از هر دو قسم لطف سخن گفته شده است بدون آن که نامی از آن‌ها آورده شود. نکته دیگر اینکه در این تعریف، مسأله تغایر لطف با تمکین برجسته شده است.

۲-۲. تقسیمات لطف

۱-۲-۲. لطف مقرب و محصل: یکی از تقسیماتی که در این دوره مطرح شده است، تقسیم لطف به «محصل» و «مقرب» است. البته هیچ یک از متکلمان، آن را در مسأله‌ای با عنوان اقسام لطف بیان نکرده‌اند، بلکه بیشتر متکلمان، هنگام تعریف لطف، آن را به دو قسم تقسیم کرده و برای هر یک، تعریفی جداگانه ارائه کرده‌اند، بدون اینکه برای آن دو، نامی تعیین کرده باشند. لازم به ذکر است که تا پیش از سید مرتضی از این تقسیم، خبری نبود و سید مرتضی اولین کسی است که آن را مطرح کرد.

۲-۲-۲. «توفیق» و «عصمت»: در حقیقت این تقسیم، زیر مجموعه تقسیم لطف به محصل و مقرب است. سید مرتضی که آغازگر این تقسیم است، پس از تقسیم لطف به محصل و مقرب، بیان می‌کند که اگر لطف باعث وقوع طاعت شود، به آن «توفیق» می‌گویند، و اگر تنها نقش مقربیت داشته ولی طاعت واقع نشود، توفیق نامیده نمی‌شود. همچنین، لطفی که باعث شود مکلف، قبیح را اختیار نکنند، به آن «عصمت» می‌گویند (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۸۶). ایشان در جایی دیگر در تعریف

توفیق می‌گوید: «هر لطفی که نزد ملطوف‌فیه واقع می‌شود»^۱ (همو، ۱۴۰۵ق، ۲: ۲۶۶).

ابوالصلاح حلبی نیز همین تقسیم را با عبارتی شبیه عبارت سید مرتضی دارد (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۴ق: ۱۲۳).

شیخ طوسی پس از تعریف حقیقت لطف، آن را بر دو قسم می‌داند: آنچه که با بودن آن، واجب واقع می‌شود، به گونه‌ای که اگر نباشد واجب واقع نمی‌شود. ایشان این قسم را «توفیق» می‌نامد؛ و آنچه که با بودن آن، مکلف به انجام واجب یا ترک قبیح نزدیک‌تر می‌شود، هرچند واجب واقع نشود. به این قسم فقط لطف می‌گویند. این دو قسم، همان «لطف محصل» و «لطف مقرب» است.

شیخ طوسی به دو قسم دیگر لطف نیز اشاره می‌کند: چیزی که با بودن آن، قبیح مرتفع می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر نباشد مرتفع نمی‌گردد؛ این را «عصمت» می‌نامند. و چیزی که مکلف با بودن آن، به واقع نشدن قبیح نزدیک‌تر می‌شود؛ به این قسم نیز فقط لطف گفته می‌شود (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۰-۱۳۱). این دو قسم نیز همان «لطف محصل» و «لطف مقرب» است

در حقیقت، «لطف محصل» دو شاخه دارد: از جنبه انجام قطعی فعل، «توفیق» نامیده شده، و از جنبه ترک قطعی قبیح، «عصمت» نامیده می‌شود. «لطف مقرب» نیز دو شاخه دارد: یا به انجام واجب نزدیک‌تر می‌کند و یا به ترک قبیح، با این تفاوت که نام جداگانه‌ای نداشته و به هر دو لطف گفته می‌شود.

مقری نیشابوری نیز در باره «توفیق» و «عصمت» چنین می‌گوید: لطفی که از فعل خداوند است بر دو قسم است؛ قسم دوم فعل خداوند، بعد از تکلیفی که آن فعل لطف در تکلیف است واقع می‌شود، و این قسم یا توفیق است و یا عصمت. و توفیق آن است که با بودن آن واجب واقع می‌شود و اگر نبود هرگز واقع نمی‌شد. و عصمت آن است که با بودن آن، قبیح مرتفع خواهد شد، و اگر نباشد هرگز مرتفع نخواهد شد (مقری نیشابوری، ۱۴۱۴ق: ۱۰۱-۱۰۲).

از بیان ایشان روشن می‌شود که این دو، از اقسام لطف محصل است، چرا که واقع شدن یا نشدن فعل، با بودن لطف قطعی است، و تنها تفاوت بیان ایشان با دیگر بیان

۱. «التوفیق کلّ لطف یقع عند الملطوف فیه». به نظر می‌رسد که عبارت در اصل، «عنده الملطوف فیه» بوده است؛ زیرا مقصود از ملطوف فیه، تکلیف است، و ویژگی لطف محصل این است که با تحقق آن، تکلیف واقع می‌شود، و توفیق نیز از مصادیق لطف محصل است؛ یعنی با وقوعش تکلیف واقع می‌شود.

ها این است که این دو قسم را از افعال خداوند می‌داند و معتقد است تنها الطافی که بر خداوند واجب است همین دو قسم است، زیرا الطافی که دواعی را تقویت می‌کند و با بودن آن، فعل واقع نمی‌شود، بر خداوند واجب نیست (همان: ۱۰۲).

حمصی رازی نیز این گونه به تقسیم اشاره می‌کند: لطفی که با بودن آن، مکلف طاعت می‌کند، توفیق نامیده می‌شود، زیرا وقوع طاعت با لطف همراه است. و لطفی که مکلف با بودن آن طاعت می‌کند و اراده می‌کند بر اینکه در طاعت اخلاص ایجاد نکند، چه در اقدام به آن و چه در پس زدن آن، عصمت نامیده می‌شود، چرا که عصمت همان منع است. و لطفی که هیچ یک از این دو بهره را نداشته باشد، تنها لطف نامیده می‌شود (حمصی رازی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۳۰۶).

از ظاهر عبارت این گونه استفاده می‌شود که تقسیم لطف به «توفیق و عصمت» مربوط به لطف محصل است؛ زیرا سخن از وقوع طاعت هنگام آمدن لطف است، با این تفاوت که در توفیق تنها وقوع طاعت مطرح است، اما در عصمت، عزم بر عدم اخلاص در طاعت نیز وجود دارد.

۲-۲-۳. فعل خدا، فعل خود مکلف و فعل شخص ثالث: از جمله تقسیماتی

که در این دوره دیده می‌شود، تقسیم سه‌گانه لطف است. بر اساس این تقسیم، الطاف به سه دسته تقسیم می‌شوند که هر یک، احکام خاص خود را دارد: ۱. لطف، فعل خداوند متعال است در حق مکلف؛ ۲. لطف، فعل مکلف است در حق خودش؛ ۳. لطف، فعل مکلف است در حق دیگری.

البته عبارات و نحوه تقسیم‌بندی متکلمان در این باره، گوناگون است. ابوالصلاح حلبی اولین کسی است که به این تقسیم اشاره می‌کند. از نگاه ایشان، لطف در تکلیف، چند حالت دارد:

۱. مختص فعل خداوند: انجام لطف بر خداوند واجب است؛ ۲. مختص فعل مکلف: خداوند باید آن را برای مکلف بیان کرده و واجب گرداند؛ ۳. بخشی مختص فعل خداوند و بخشی مختص فعل مکلف: خداوند مقدار مختص خود را انجام داده و آن بخش که برای مکلف است را بیان کرده و بر او واجب می‌گرداند؛ ۴. فعل غیر مکلف؛ یعنی فعلی را که غیر انجام می‌دهد، لطفی است برای تکلیف دیگری؛ در این صورت، اگر خداوند بداند که غیر مکلف، لطف را انجام می‌دهد، تکلیف کردن دیگری حسن است. اما اگر بداند که غیر، لطف را انجام نمی‌دهد، در اینجا نیز دو حالت دارد: یا در افعال خداوند و یا افعال مکلف، بدلی برای لطف هست، در این صورت خداوند آنچه را

که مختص خود است انجام داده و آن مقداری که مختص مکلف است را بیان می‌کند، اما اگر بدلی برای لطف نبود، خداوند آن تکلیف را ساقط می‌کند (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۴ق: ۱۲۱).

شیخ طوسی پس از بیان حقیقت لطف، بحثی را با عنوان «اقسام لطف» آغاز کرده و لطف را بر سه قسم می‌داند:

۱. لطف از فعل خداوند است؛ این قسم، خود بر دو گونه است: یا لطف، بعد از تکلیف، برای فعل واقع می‌شود؛ در این صورت انجام آن بر خداوند واجب است. و یا لطف، به همراه تکلیف، برای فعل واقع می‌شود؛ این لطف بر خداوند واجب نیست، زیرا تکلیف، لطف را واجب نکرده و هیچ سبب و جویی بر آن مقدم نیست، ولی باید خداوند آن را انجام دهد، چرا که این لطف مانند دلیل در حسن تکلیف است.

۲. لطف از فعل کسی است که لطف برای اوست، یعنی از فعل مکلف است؛ در این صورت لطف تابع فعلی است که لطف برای آن است، اگر آن فعل واجب باشد، لطف نیز واجب می‌شود، و اگر آن فعل نذب باشد، لطف نیز نذب خواهد شد.

۳. لطف از فعل غیر این دو است؛ این قسم نیز دو حالت دارد: یا لطف از جانب خداوند بدل ندارد، در این صورت باید کسی که لطف را انجام می‌دهد، به گونه‌ای باشد که لطف به درستی واقع شود، اما اگر انجام آن دانسته نشود، در اینجا تکلیف فعلی که لطف برای آن است، حسن نیست. و یا لطف از جانب خداوند بدل دارد، در این صورت تکلیف آن فعل جایز است، زیرا خداوند چیزی را که بدل لطف است، انجام داده، و دیگر بر آن غیر واجب نیست چیزی را که لطف برای دیگری است، انجام دهد؛ مگر اینکه برای خودش لطفی داشته باشد، همانند انبیاء (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۲-۱۳۳).

شیخ طوسی پس از این تقسیم، تقسیم دیگری را بیان می‌کند که در قسیم هایش، با تقسیم قبلی تفاوتی نداشته و تنها در بیان احکام، کمی تفاوت دارد (همان: ۱۳۳-۱۳۴). تفاوت این تقسیم با تقسیم قبلی در مسأله بدل داشتن یا نداشتن لطف است. شیخ طوسی همین تقسیم را در بحث مفسده نیز آورده است (همان: ۱۳۴-۱۳۵).

ابوالحسن حلبی نیز همان تقسیم سه‌گانه را دارد، با این تفاوت که اولاً: احکام آن را بیان نمی‌کند، ثانیاً: ایشان این تقسیم سه‌گانه را زیر مجموعه تقسیم سه‌گانه دیگری می‌داند که در ادامه گفته خواهد شد (لطف عام، خاص و اخص). در حقیقت ایشان

برای تقسیم سه‌گانه، تقسیم پیشینی دیگری دارد (ابوالحسن حلبی، ۱۴۱۴ق: ۲۶).

مقری نیشابوری پس از تعریف لطف، می‌گوید: لطف گاهی از فعل خداوند است و گاهی از فعل مکلف. لطفی که از فعل خداوند متعال است بر دو قسم است: قسم اول لطفی است که خداوند همراه با تکلیف انجام می‌دهد، این قسم اگر چه بر آن اسم و جوب اطلاق نمی‌شود، اما باید خداوند آن را انجام دهد، زیرا آن مانند وجه در حسن تکلیف است. قسم دوم لطفی است که بعد از تکلیفی که [فعل خداوند] لطف در آن [تکلیف] است واقع می‌شود. و این قسم یا توفیق است و یا عصمت (مقری نیشابوری، ۱۴۱۴ق: ۱۰۱).

حمصی رازی این تقسیم را چنین بیان می‌کند: لطف تقسیم می‌شود به آنچه که از فعل مکلف متعال باشد، و آنچه که از فعل غیر او باشد. و آنچه که از ناحیه غیر او باشد، یا از جانب مکلفی است که لطف برای او است، و یا از جانب غیر مکلف است. آنچه از فعل خداوند باشد، از نظر حکمتش واجب است که آن را تحصیل کند. و آنچه که از فعل مکلفی است که لطف برای اوست، از نظر حکمت خداوند واجب است که او را مکلف به تحصیل لطف کند، و آنچه که از ناحیه غیر خداوند متعال و غیر مکلفی که لطف برای اوست باشد، مکلف کردن او در صورتی حسن است که خداوند بداند آن غیر، لطف را تحصیل می‌کند، اما اگر بداند غیر، لطف را فراهم نمی‌کند، تکلیف او به فعل ملطوف‌فیه حسن نیست (حمصی رازی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۳۰۴-۳۰۵).

ایشان در جای دیگری نیز به این تقسیم اشاره می‌کند. تفاوتی که با بیان قبلی دارد این است که الطافی که فعل ما محسوب می‌شود، اگر لطف در اداء واجب یا لطف در ترک قبیح باشد بر ما واجب است، چرا که موجب دفع ضرر عقاب می‌شود، اما اگر لطف در فعل مندوب باشد واجب نیست، چون دیگر ضرر عقاب در کار نیست؛ البته فعلی که به خاطر لطف بودنش واجب است، انجامش بر مکلف واجب می‌باشد، چه لطف در واجب باشد و چه لطف در مندوب (همان: ۲۵۹-۲۶۰).

در بخشی دیگر از کتاب، لطفی که از فعل مکلف باشد را بر دو قسم می‌داند: نخست لطفی که با عقل می‌توان لطف بودنش را دانست، و دوم لطفی که با هدایت عقل لطف بودنش برای مکلف روشن نمی‌شود. ایشان برای هر دو مورد، مثال به شرعیات می‌زند (همان: ۳۶۹-۳۷۰).

۴-۲. لطف عام، خاص و اخص: ابن‌ابی‌المجد پیش از تقسیم سه‌گانه لطف به «مِن فعل الله»، «مِن فعل المكلف» و «مِن فعل الغير»، ابتدا لطف را به سه دسته

عام، خاص و اخص تقسیم می‌کند، ولی درباره آن توضیحی نمی‌دهد (ابوالحسن حلبی، ۱۴۱۴ق: ۲۶). ایشان در جای دیگری از کتاب هنگامی که درباره غیبت امام عصر علیه السلام سخن می‌گوید، ظهور امام را لطف عام دانسته که به دلایلی، همگان از آن بی‌بهره‌اند، اما لطف خاص امام که همان وجود حضرت و معرفت حضرت و انتظار ایشان است، برای اولیاء امام حاصل است (همان: ۶۴). با توجه به این عبارت می‌توان گفت لطف عام لطفی است که همه انسان‌ها را در بر می‌گیرد و لطف خاص لطفی است که شامل گروهی از انسان‌ها می‌شود. در عبارات ایشان برای لطف اخص چیزی یافت نشد، اما با توجه به همان عبارت، به نظر می‌رسد به لطفی گفته می‌شود که تنها برای یک نفر باشد. سپس ایشان لطف اخص را به سه دسته «مِن فعل الله»، «مِن فعل المکلف» و «مِن فعل الغیر» تقسیم می‌کند.

لازم به ذکر است که پیش از ایشان، سید مرتضی در کتاب «الشافی»، و شیخ طوسی در کتاب «الاقتصاد» و «تلخیص الشافی»، ضمن بحث امامت، به لطف عام و خاص اشاره و برای هر یک مثال‌هایی می‌آورند (سید مرتضی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۴۸-۴۹؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۲۹۹؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۲، ۱: ۸۲؛ کراچکی، بی‌تا، ۱: ۷۲).

۲-۳. احکام لطف

احکامی که در این دوره برای لطف مطرح شده بر دو دسته‌اند: برخی از احکام، میان آثار کلامی، مشترک هستند و بیشتر متکلمان آن را مطرح کرده‌اند، مانند مناسبت میان لطف و ملطوف فیه، و برخی دیگر تنها در یک اثر آمده است.

پیش از بیان احکام، اشاره به دو نکته ضروری است:

نکته اول اینکه یکی از احکام لطف که مورد پذیرش همه متکلمان امامیه در این دوره است، مسأله وجوب لطف است (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق [ب]: ۵۹؛ سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۹۰؛ ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۴ق: ۱۲۲؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۵؛ ابوالحسن حلبی، ۱۴۱۴ق: ۲۶؛ نصیر الدین طوسی، ۱۴۰۷ق: ۲۰۴)، و از آنجا که این مسأله روشن است، با عنوانی جدا مطرح نشد.

نکته دوم اینکه یکی از احکام لطف، احکام مربوط به تقسیم سه‌گانه لطف (مِن فعل الله، مِن فعل المکلف، مِن فعل الغیر) است، که چون در قسمت قبل گفته شد، در این بحث به آن نمی‌پردازیم.

۲-۳-۱. مناسبت میان لطف و ملطوف فیه: یکی از شرایط لطف این است که

میان لطف و ملطوف‌فیه (تکلیف) مناسبت باشد (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۷۸؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۱؛ ابوالحسن حلبی، ۱۴۱۴ق: ۲۷). سید مرتضی می‌گوید: اگر بین این دو، مناسبتی نباشد، دعوت لطف به این تکلیف، اولویتی ندارد بر اینکه به تکلیف دیگری دعوت کند (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۷۸).

البته لازم نیست مکلف علم تفصیلی به مناسبت داشته باشد (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۸۷؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۱)، زیرا آنچه در دعوت کردن به کاری معتبر است، علم یا اعتقاد و یا ظنّ فاعل است، و نیازی به تفصیل نیست (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۸۷).

۲-۳-۲. تقدم لطف بر ملطوف‌فیه: از جمله شروط این است که لطف مقدم بر تکلیف باشد (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۷۸؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۱؛ ابوالحسن حلبی، ۱۴۱۴ق: ۲۷)؛ زیرا لطف برای دعوت و برانگیختن به انجام تکلیف است، و برانگیزاننده باید مقدم باشد (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۱). سید مرتضی می‌گوید جایز است که داعی، تنها بر افعال مقدم باشد، نه بر ترک افعال، و درباره آن توضیح مفصلی می‌آورد (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۸۷ - ۱۹۰). شیخ طوسی نیز پس از بیان دلیل، این نکته را می‌آورد که «کمترین چیزی که واجب است، تقدم داعی در یک زمان است، و جایز است که در زمان‌های گوناگون مقدم باشد، به شرط اینکه فراموش نشود. و چه بسا در تقدیمش [در زمان‌های گوناگون] ویژگی بیشتری باشد، زیرا نرمش پدر با فرزندش در یادگیری دانش و تشویق فرزندش به آن در زمان‌های گوناگون، او را به یادگیری بیشتر دعوت می‌کند» (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۲).

۲-۳-۳. معلوم بودن لطف: لطف باید به گونه‌ای باشد که مکلف به آن علم پیدا کند؛ زیرا لطف زمانی می‌تواند دعوت کند که به لطف بودن آن علم پیدا شود (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۱).

ابوالصلاح حلبی این مطلب را بیشتر توضیح داده و آن را در دو قسم لطف، یعنی «من فعل الله» و «من فعل المكلف» تبیین کرده است (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۴ق: ۱۲۲-۱۲۳).

۲-۳-۴. انفصال لطف از تمکین: یکی از احکام لطف این است که لطف غیر از تمکین مکلف است (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۱)، به عبارت دیگر لطف هیچ بهره‌ای در قدرتمند کردن مکلف در انجام تکالیفش ندارد. به نظر می‌رسد این عبارت سید مرتضی: «و لا بدّ من أن يشترط في ذلك إيصاله من التمكين» (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۲۲-۱۲۳).

۱۸۶) بیان کننده همین شرطی است که شاگرد ایشان، شیخ طوسی به آن اشاره کرد، و واژه «ایصال» به اشتباه، نسخه برداری شده و عبارت درست، همان «انفصاله من التمکین» باشد. سید مرتضی در جایی دیگر از کتاب و در ضمن بحثی نیز عبارت «و التمکین منفصل من اللطف» را می آورد (همان: ۱۴۰).

در کتاب «النکت الاعتقادیة» که منسوب به شیخ مفید است نیز عبارت «و لا حظَّ له فی التمکین» آمده (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق [الف]: ۳۵) که اشاره به همین حکم دارد، اما این عبارت در ضمن تعریف لطف و به عنوان قید آورده شده است، بر خلاف سید مرتضی و شیخ طوسی که آن را پس از تعریف و به عنوان شرط و یا حکمی برای لطف آورده اند؛ علاوه بر این، همان طور که در بخش تعریف گفته شد به نظر می رسد این کتاب مربوط به دوره علامه حلی و پس از آن باشد.

۵-۳-۲. مکلف بودن کسی که لطف در حقیق انجام نشده: سید مرتضی

فصلی به این موضوع اختصاص داده است. ایشان معتقد است این امکان وجود دارد که اگر خداوند بداند برخی مکلفان در هر حال اطاعت می کنند و یا در هر حال معصیت می کنند، لطفی برای آن ها نباشد؛ در این صورت تکلیف آنان حسن است. دلیلش این است که همه اقسام تمکین در اختیار این مکلف قرار داده شده، و از طرف دیگر چیزی باعث تقویت دوعای او نمی شود (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۹۵).

البته این گفتار که «برخی مکلفان لطف ندارند»، به این معنا نیست که هیچ گونه لطفی ندارند؛ برای نمونه معرفت خداوند که از اقسام لطف «من فعل المکلف» است، لطفی است همگانی؛ بلکه مقصود این است که در فعل خداوند، لطفی برای این دسته از مکلفان نیست (همان).

ابوالصلاح حلبی نیز معتقد است: تکلیف کسی که معلوم است در هر حال، یا اطاعت می کند یا معصیت، حسن است؛ زیرا او توانایی و قدرتی که برای تکلیف نیاز است را دارد و از واجبی منع نشده است (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۴ق: ۱۲۴).

۶-۳-۲. قبح عقاب مکلف بدون لطف: سید مرتضی پس از بیان اینکه تکلیف

مکلفی که لطف برایش انجام نشده، حسن است، به دیدگاه ابوهاشم می پردازد. ابوهاشم معتقد بود اگر خداوند لطفی را در حق مکلف انجام ندهد، حسن نیست که او را به خاطر انجام قبیح و عدول از واجب، عقاب یا مذمت کند، اگر چه مذمت و ملامت غیر خداوند، حسن است؛ زیرا در این فرض، انجام معصیت و اخلال در واجب، از ناحیه مکلف است نه مکلف، و گویا مکلف با منع لطف، حق خودش یعنی عقاب را از خود

ساقط کرده است (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۹۶). به نظر می‌رسد این دیدگاه مورد پذیرش سید مرتضی باشد؛ زیرا آن را نقد نکرده است.

۷-۳-۲. خالی بودن لطف از مفسده: ابن ابی‌المجد از جمله شروط لطف را

خالی بودن آن از هر مفسده‌ای می‌داند (ابوالحسن حلبی، ۱۴۱۴ق: ۲۷).

۸-۳-۲. سمعی بودن لطف: شیخ مفید در بحث مربوط به غیبت امام عصر علیه السلام

بیان کرده است که [علم تفصیلی به] الطاف، سمعی است و جز از راه غیب نمی‌توان به آنها علم پیدا کرد (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق [ج: ۳۳۰]. سید مرتضی نیز در بحث مربوط به امر به معروف و نهی از منکر، به آن اشاره کرده است (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۵۵۵).

۳. از خواجه نصیر طوسی تا ابتدای قرن یازدهم

در این دوره هر چند عناوین مباحث، همان است که در دوره پیشین نیز بود، اما شاهد تغییراتی در محتوا هستیم. می‌توان گفت بیشترین تأثیرات را خواجه نصیر طوسی و علامه حلی گذاشته‌اند.

۱-۳. تعریف لطف

در این دوره نیز متکلمان امامیه به تعریف لطف پرداخته‌اند، اما در این تعریف‌ها دو نکته به چشم می‌خورد: نخست اینکه عبارت تعریف‌ها تقریباً نزدیک به هم هستند، و دوم اینکه به جز محقق حلی و علامه حلی، دیگر متکلمان تنها به تعریف «لطف مقرب» پرداخته‌اند.

خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ق) پس از نقل سخن فخر رازی در نقد قاعده لطف، این گونه لطف را تعریف می‌کند: لطف عبارت است از همه آنچه که عبد را به طاعت نزدیک کرده و از معصیت دور می‌کند، به گونه‌ای که به الجاء و اجبار نمی‌رسد (نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۵ق: ۳۴۲). در کتاب «قواعد العقائد» نیز می‌گوید: لطف چیزی است که عبد را به طاعت نزدیک کرده و از معصیت دور می‌گرداند (همو، ۱۴۱۳ق: ۶۵).

دو تعریف محقق طوسی، بسیار کوتاه است، علاوه بر اینکه تنها لطف مقرب را در تعریف آورده است. اما نکته‌ای که به چشم می‌خورد این است که در میان کتاب‌هایی که تا کنون بررسی شد، ایشان نخستین کسی است که مسأله لطف را در میانه بحث حسن و قبح عقلی آورده و به نوعی اشاره کرده است که ریشه مسأله لطف، بحث

حسن و قبح عقلی است (همان: ۶۳)؛ شاید این روش محقق طوسی، بر گرفته از فخر رازی باشد و یا واکنشی بوده در برابر دیدگاه فخر رازی درباره حسن و قبح عقلی (همو، ۱۴۰۵ق: ۳۴۱).

محقق حلی (۶۰۲- ۶۷۲ ق) لطف را چنین تعریف می‌کند: لطف آن است که خداوند تمام آنچه که محرک [او] داعی مکلفان برای انجام طاعت است را در حقشان انجام دهد (محقق حلی، ۱۴۱۴ق: ۳۰۱). روشن است که این تعریف تنها به لطف مقرب اشاره دارد. وی در بخش دیگری از کتاب خود، هر دو قسم «مقرب و محصل» لطف را تعریف کرده است که در بخش اقسام لطف به آن اشاره می‌کنیم.

ابن میثم بحرانی (۶۳۶- ۶۷۹ ق) در تعریف لطف مقرب می‌گوید: مراد ما از لطف چیزی است که مکلف با آن به طاعت نزدیک‌تر و از معصیت دورتر می‌شود، در حالی که به مرز اجبار نمی‌رسد (ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶ق: ۱۱۷).

علامه حلی (۶۴۷- ۷۲۶ ق) لطف را دو گونه تعریف می‌کند. گونه اول، تنها لطف مقرب را شامل می‌شود: لطف چیزی است که مکلف با آن به انجام طاعت نزدیک‌تر و از انجام قبیح دورتر می‌شود، در حالی که هیچ گونه نقشی در تمکین و قدرت مکلف ندارد و به مرز الجاء و اجبار نمی‌رسد (علامه حلی، ۱۴۱۵ق: ۳۸۷؛ همو، ۱۴۲۳ق: ۱؛ ۴۸؛ همو، ۱۳۶۵: ۸؛ همو، ۱۴۲۶ق: ۱۷۴؛ همو، ۱۳۸۶ش: ۴۲۱-۴۲۲). علامه در یک جا، لطف را «هبة» می‌خواند (همو، ۱۳۶۳: ۱۵۳).

علامه در گونه دوم، لطف مقرب و محصل هر دو را تعریف می‌کند: «لطف چیزی است که مکلف با آن به فعل طاعت نزدیک‌تر و از فعل معصیت دورتر می‌شود، در حالی که هیچ گونه نقشی در تمکین ندارد و به مرز اجبار هم نمی‌رسد. این، [تعریف] لطف مقرب است. و گاهی لطف، محصل می‌باشد و آن چیزی است که با بودن آن، طاعت برای مکلف به صورت اختیاری حاصل می‌شود، در حالی که اگر نبود اطاعت نمی‌کرد، با اینکه در هر دو حال (طاعت و عدم طاعت) تمکن هست» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق [الف]: ۳۲۴-۳۲۵).

علامه حلی نیز مانند خواجه نصیر طوسی در یکی از آثار خود به ریشه مسأله لطف اشاره کرده است، با این تفاوت که ایشان مسأله لطف را از مسائل عدل الهی دانسته و عدل الهی را متفرع بر اصل حکمت الهی می‌داند (همو، ۱۳۶۳: ۱۰۵).

شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق) می‌گوید: «مقصود ما از لطف هبه‌ای است که نزدیک کننده به طاعت و دور کننده از معصیت است، در حالی که به مرز الجاء نرسد و نقشی

در تمکین نداشته باشد» (شهید اول، ۱۳۷۷: ۱۹).

ایشان در «المقالة التکلیفیه» در فصلی با عنوان «فی غایتة الحاصلة بالامتثال و هی المسئول عنها بـ: لم»، در غایت سوم می‌گوید: «سوم، نزدیکی به طاعت عقلی و دوری از معصیت عقلی، و این همان چیزی است که به لطف تعبیر می‌شود» (شهید اول، ۱۴۲۲ق: ۴۵). این تعریف نیز به «لطف مقرب» اشاره دارد.

فاضل مقداد (م ۸۲۶ ق) در چند اثر کلامی خود به مسأله لطف پرداخته است. ایشان نیز تنها به تعریف «لطف مقرب» پرداخته و عباراتش نیز مانند دیگر متکلمان این دوره است (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۲۷؛ همو، ۱۴۰۵ق: ۲۷۶-۲۷۷؛ همو، ۱۴۲۰ق: ۱۴۱). وی نیز به این نکته اشاره کرده است که مسأله لطف از مسائل عدل است (همو، ۱۴۲۰ق: ۱۰۰ و ۱۲۳).

«محمد بن احمد خواجهگی شیرازی» از اندیشمندان سده دهم و یازدهم هجری لطف را فعلی می‌داند که مقرب بندگان به طاعت و مبداء ایشان از معصیت باشد (خواجهگی شیرازی، ۱۳۷۵: ۱۲۳). این تعریف نیز ناظر به «لطف مقرب» است.

۲-۳. تقسیمات لطف

۱-۲-۳. لطف «مقرب» و «محصل»: همان طور که گفته شد در این دوره تنها دو تن از متکلمان به «لطف محصل و مقرب» اشاره کرده‌اند. بیان علامه حلی در کتاب «کشف المراد» را در بخش پیش گفتیم. البته علامه حلی هنگام بیان تعریف لطف، به این دو قسم می‌پردازد و آن دو را تعریف می‌کند، ولی عبارت اقسام و یا تقسیم لطف را به کار نمی‌برد، بر خلاف محقق حلی که می‌گوید: مصالح دینی تقسیم می‌شود به چیزی که با بودن آن طاعت واقع می‌شود، که آن را لطف به طور مطلق می‌نامند، و چیزی که مکلف با آن به طاعت نزدیک‌تر می‌شود، که لطف مقرب نامیده می‌شود. نقطه مقابل این دو قسم، مفسده است (محقق حلی، ۱۴۱۴ق: ۱۰۱).

۲-۲-۳. «توفیق» و «عصمت»: علامه حلی از قول معتزله لطف را به دو قسم تقسیم می‌کند: اول، لطفی که مکلف با بودن آن طاعت را اختیار می‌کند، که توفیق نامیده می‌شود، یا با بودن آن ترک قبیح را اختیار می‌کند که عصمت نامیده می‌شود، و دوم لطفی که به طاعت نزدیک می‌کند و انگیزه انجام طاعت را تقویت می‌کند (علامه حلی، ۱۳۶۳: ۱۵۳-۱۵۴). فاضل مقداد نیز به تقسیم لطف به «توفیق و عصمت» اشاره می‌کند (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق: ۲۷۷). به نظر می‌رسد مقصود از «توفیق و عصمت» همان «لطف محصل» باشد؛ چرا که در هر دو قسم، با بودن لطف،

فعل طاعت و ترک معصیت حاصل می‌شود.

۳-۲-۳. «مضار» و «منافع»: لطف یا مصالح دینی به دو قسم است: نخستین آن، مضار است، مانند آلام، امراض، آجال و غلاء؛ و قسم دوم منافع است که عبارتند از صحت، سعه در رزق و رخص (علامه حلی، ۱۴۱۳ق [الف]: ۳۲۹؛ خواجه شیری، ۱۳۷۵: ۱۲۴).

۳-۲-۴. فعل خدا، فعل خود مکلف و فعل شخص ثالث: این تقسیم در دوره قبل طرح شد و به صورت تفصیلی به احکام آن پرداخته شد. در این دوره نیز اصل تقسیم و احکام آن در آثار متکلمان مطرح شده است، با این تفاوت که عبارت‌ها شبیه به هم و بسیار موجز است (نصیر الدین طوسی، ۱۴۰۷ق: ۲۰۴؛ ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶ق: ۱۱۸؛ علامه حلی، ۱۴۲۶ق: ۱۷۵؛ همو، ۱۴۱۵ق: ۳۸۹؛ همو، ۱۴۱۳ق [الف]: ۳۲۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۰ق: ۱۴۲؛ همو، ۱۴۲۲ق: ۲۲۷-۲۲۸).

بیان «فاضل مقداد» نسبت به دیگر بیان‌ها مفصل‌تر است آنجا که می‌گوید: لطف یا از فعل خداوند تعالی است و یا از فعل غیر خداوند. قسم اول؛ انجام آن بر خداوند واجب است، و الا نقض غرضش است، مانند نصب ادله و ارسال رسل و خلق معجزات. قسم دوم؛ یا لطف برای فعل خودش است و یا برای فعل دیگری. در فرض اول، بر خداوند واجب است که وجوب آن را به مکلف بشناساند، مانند پیروی از پیامبران و ائمه و اقتدای به آن‌ها و توجه به ادله آن‌ها. و در فرض دوم، جایز نیست که خداوند ملطوف‌له (کسی که لطف برای اوست) را مکلف به انجام ملطوف‌فیه (تکلیف) کند، مگر اینکه بداند آن غیر، لطف را انجام می‌دهد، زیرا در غیر این صورت، غرضش را نقض کرده است. و در این قسم دو چیز واجب است: اول واجب کردن لطف بر غیر و گرنه ترک لطف بر غیر جایز می‌شود و غرض حاصل نمی‌شود، مانند تبلیغ رسالت و اداء شریعت. و دوم اینکه برای آن غیر که لطف را برپا می‌دارد، فایده‌ای حاصل شود، زیرا که مکلف نمودن شخصی برای مصلحت دیگری قبیح است (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق: ۲۷۸-۲۷۹).

خواجه نصیر طوسی و علامه حلی معتقدند هر قسم از این اقسام سه گانه به دو قسم دیگر تقسیم می‌شود؛ چرا که این سه، یا لطف در واجب هستند و یا لطف در مندوب (نصیر الدین طوسی، ۱۴۰۷ق: ۲۰۴؛ علامه حلی، ۱۴۲۳ق: ۱: ۶۸-۷۰).

۳-۳-۱. **مناسبت میان لطف و ملطوف فیه:** یکی از شرایطی که برای لطف گفته شده این است که باید میان لطف و ملطوف فیه (تکلیف) مناسبت باشد، و گرنه به تعبیر خواجه نصیر طوسی، «ترجح بلا مرجح نسبت به لطف و ملطوف فیه پیش می آید» (نصیر الدین طوسی، ۱۴۰۷ق: ۲۰۵). علامه حلی این شرط را بدیهی می داند؛ زیرا اگر مناسبت نباشد لطف بودن این، اولویتی بر لطف بودن دیگری ندارد، که در این صورت ترجیح بلامرجح لازم می آید، و همچنین اینکه لطف در این فعل باشد اولویتی بر اینکه لطف برای افعال دیگر باشد ندارد، و لازمه این نیز ترجیح بلامرجح است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق [الف]: ۳۲۷؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۲۸-۲۲۹).

۳-۳-۲. **قبح عقاب مکلف بدون لطف:** در دلیل این حکم دو بیان وجود دارد؛ بیان نخست اینکه این کار به منزله امر به معصیت و الجاء به آن است، و به آیه ﴿لَوْ أَنَا أَهْلُكُمْ بِعَذَابٍ مِّنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا﴾ (طه: ۱۳۴) استناد شده که اگر خداوند بعثت رسول را- که لطف در حق مکلفان است- از آنان منع کند، می توانند احتجاج کنند که چرا برای ما رسولی نفرستادی، و در صورتی حق این سوال را دارند که عقاب بدون بعثت قبیح باشد (علامه حلی، ۱۴۱۳ق [الف]: ۳۲۷؛ نصیر الدین طوسی، ۱۴۰۷ق: ۲۰۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۲۸).

بیان دوم، دو دلیلی است که علامه حلی در شرح عبارت ابن نوبخت آورده است؛ دلیل اول اینکه لطف جاری مجرای تمکن است، و همان طور که عقاب مکلف بدون تمکن قبیح است، چیزی که در جایگاه تمکن است نیز قبیح است. و دلیل دوم اینکه منع از لطف یعنی حمل مکلف بر مفسده؛ در نتیجه وقوع مفسده منسوب به مکلف است نه عیب (علامه حلی، ۱۳۶۳: ۱۵۶).

۳-۳-۳. **نرسیدن لطف به مرز اجبار:** محقق طوسی در کتاب «تجريد الاعتقاد» از جمله احکام لطف را نرسیدن به مرز اجبار می داند (نصیر الدین طوسی، ۱۴۰۷ق: ۲۰۵). فاضل مقداد در دلیل این حکم می گوید: «زیرا الجاء با تکلیف منافات دارد» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق [الف]: ۳۲۷؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۲۹). این مطلب را متکلمان دیگر نه به عنوان حکم یا شرط برای لطف، بلکه ضمن تعریف لطف و به

۱. یکی از احکام لطف، وجوب آن است که به دلیل وضوح، به ذکر آن نمی پردازیم. همچنین احکام تقسیم سه گانه نیز جزو احکام لطف به شمار می رود، که شرح آن ذیل تقسیمات لطف گذشت.

عنوان قیدی برای تعریف لطف آورده‌اند؛ همچنان که خود خواجه نصیر نیز در کتاب «تلخیص المحصل»، چنین کرده است (نصیر الدین طوسی، ۱۴۰۵ق: ۳۴۲).

۴-۳-۳. جواز تخییر در لطف: همان گونه که افعال واجب، گاهی معین و گاهی مخیر است، لطف نیز می‌تواند گاهی معین باشد و گاهی مخیر. مخیر بودن لطف در افعال ما، مانند کفارات ثلاثه است، و در افعال خداوند مانند این است که خداوند می‌تواند یکی از دو دلیلی که به وسیله آن لطف حاصل می‌شود را برای مکلف نصب کند. البته هر دو بدل باید دارای جهت حُسن باشند و جهت قبح در هیچ یک از آن‌ها نباشد (نصیر الدین طوسی، ۱۴۰۷ق: ۲۰۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۲۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق [الف]: ۳۲۸-۳۲۹).

۵-۳-۳. معلوم بودن لطف برای مکلف: اگر مکلف علم به لطف و تکلیف و مناسبت میان آن دو نداشته باشد، داعی بودن لطف به تکلیف حاصل نمی‌شود. اما اینکه علم اجمالی کافی است یا باید تفصیلی باشد؛ اگر در داعی بودن، علم اجمالی کافی باشد، نیازی به تفصیل نیست، و گرنه باید مکلف علم تفصیلی پیدا کند. البته در علم به مناسبت میان لطف و تکلیف، علم اجمالی کافی است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق [الف]: ۳۲۸؛ نصیر الدین طوسی، ۱۴۰۷ق: ۲۰۵).

۶-۳-۳. اشتمال لطف بر صفت زاید: خواجه طوسی معتقد است که لطف باید صفتی زائد بر جهت حُسن داشته باشد (نصیر الدین طوسی، ۱۴۰۷ق: ۲۰۵). علامه حلی، صفت زائد بر حسن را واجب یا مندوب بودن لطف می‌داند؛ البته این حکم مربوط به افعال ما است و گرنه لطفی که از فعل خداوند است، به مقتضای حکمتش واجب است (او مندوب در آن راه ندارد) (علامه حلی، ۱۴۱۳ق [الف]: ۳۲۸).

۷-۳-۳. عمومیت لطف: فاضل مقداد نخستین حکم لطف را عمومیت آن برای مؤمن و کافر می‌داند. البته حصول لطف برای کافر به این معنا نیست که او اِبه سبب لطف [کافر نمی‌شود؛ چرا که لطف، فقط مقرَّب به طاعت و مرجِّح وجود طاعت است، و عدم ترجیح طاعت از سوی عاصی، به خاطر عارضی قوی‌تر از لطف است و آن سوء اختیار عاصی است (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۲۸). این نکته، پاسخ یکی از شبهاتی است که منکران لطف مطرح می‌کنند.

۸-۳-۳. عدم جواز لطف در فعل قبیح: در دوره اول ابن‌نوبخت این حکم را ذکر کرد، و علامه حلی آن را چنین تعلیل می‌کند که در صورت تکلیف، دو امر ممتنع پیش می‌آید: یا خداوند او را مکلف می‌کند و لطف را در حشش انجام نمی‌دهد، و این

بدان معنا است که مکلف را از لطفی که مقدور خداوند بوده محروم ساخته است، و تکلیف با منع لطف قبیح است، و یا او را مکلف می‌کند و لطف را در حقش انجام می‌دهد، که در این صورت خدا فعل قبیح انجام داده است» (علامه حلی، ۱۳۶۳: ۱۵۵).

۴. از قرن یازدهم تا دوره معاصر

از قرن یازدهم تا زمان معاصر، برخی کتاب‌های کلامی، شرح و توضیح کتاب «تجريد الاعتقاد» خواجه نصیر الدین طوسی، با عنایت به کتاب «کشف المراد» علامه حلی است، و در برخی کتاب‌های دیگر نیز همان نکات و مطالبی گفته شده است که علامه حلی در «کشف المراد» طرح کرده بود و در بیشتر موارد، حتی عبارتها نیز نزدیک به عبارتهای علامه حلی است. از ویژگی این دوره، طرح قاعده لطف- هر چند کوتاه و اندک- در غیر کتاب‌های کلامی به ویژه در کتاب‌های اصولی امامیه است (برای نمونه ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۲: ۱۹۰-۱۹۲؛ خویی، ۱۴۲۲ق، ۲: ۱۳۸). ویژگی دیگر، ارائه تعریفی متمایز از تعریف لطف است، که اثر خود را در مصادیق و احکام لطف نشان می‌دهد.

۴-۱. تعریف لطف

ملا عبد الرزاق لاهیجی در هر دو کتاب «سرمایه ایمان» و «گوهر مراد» تنها لطف مقرب را تعریف می‌کند و به لطف محصل اشاره‌ای نمی‌کند (فیاض لاهیجی، ۱۳۷۲: ۷۹؛ همو، ۱۳۸۳: ۳۵۱).

فیض کاشانی در تعریف قاعده کلامی لطف می‌گوید: به آنچه که موجب نزدیک شدن عباد به خداوند و دوری آنان از معصیت شود، لطف گویند، از آن جهت که آنان را از کثافت تجسم، تلطیف و از مواد جسمانیت، تجرید می‌کند و بهره‌بندگان از لطف به این است که آنان به آنچه مایه تقرب به خداوند و دوری از نشئه فانی می‌شود، ارشاد شوند (فیض کاشانی، ۱۴۱۸ق، ۱: ۱۸۰).

محمد تنکابنی نیز به تعریف لطف مقرب بسنده کرده و می‌گوید: «لطف نزدیک گردانیدن مکلف است به طاعت و دور گردانیدن ایشان به معصیت به واسطه راهنمایی مرشد کامل، خواه نبی باشد و خواه امام» (تنکابنی، ۱۳۸۲، ۱: ۸۸).

محمد جعفر استرآبادی لطف را یکی از موارد عدل می‌داند (استرآبادی، ۱۳۸۲، ۲: ۳۶۵)، و مانند تعریف مشهور، لطف را تفضلی می‌داند که بندگان را به طاعات، نزدیک و از معصیت، دور می‌کند، اما به مرز اجبار نمی‌رسد (همان مدرک: ۴۵۲).

همین تعبیر را نوری طبرسی (بی تا، ۱: ۳۲۷ و ۵۰۵، ۲: ۲۶) و ملا نظرعلی طالقانی (طالقانی، ۱۳۷۳، ۱: ۹۴) برای لطف ذکر می کنند. ملا نظرعلی این نکته را یادآوری می کند که «قاعده لطف، مخصوص است به عالم تکلیف و اوامر و نواهی»، اما معتقد است که می توان این قاعده را تعمیم داد و در تکوینیات نیز جاری کرد (همو، ۱۳۷۳، ۱: ۵۴۱-۵۴۲).

ابوالحسن شعرانی نسبت لطف به تکلیف را نسبت ضمانت اجرایی برای قانون می داند و اموری مانند وعده ثواب و وعید عقاب و حدود و مواعظ و هر چه را به حد الجا و اضطرار نرساند به عنوان مصادیق لطف می شمارد (شعرانی، بی تا: ۴۶۰).

آیت الله سبحانی در کتاب «الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف» در تعریف لطف و دو قسم آن (مقرب و محصل) همان تعریف مشهور را ذکر می کند، و نتیجه لطف را فسح مجال در برابر مکلف با هدف رسیدن به طاعت و دوری از معصیت می داند (سبحانی، ۱۳۸۱، ۳: ۳۶-۳۷).

آیت الله مکارم شیرازی تعریف لطف را به گونه ای متفاوت طرح می کند. از نگاه ایشان «مقصود از قاعده لطف این است که خداوند حکیم، انسان را با همه اموری که لازم است آماده می کند تا به هدف از آفرینش برسد؛ مانند بعثت انبیا و تعیین ائمه موصومین» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۲۰۲). این تعریف اشاره ای به هیچ یک از دو قسم لطف ندارد.

استاد ربانی گلپایگانی به این نکته اشاره می کند که لطف در اصطلاح متکلمان، از صفات فعلی خداوند است و به حکمت و جود و کرم او باز می گردد، اما لطف در کتاب و سنت، منحصر در این معنا نیست، بلکه به عنوان صفت ذات خداوند نیز آمده است (ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق: ۱۲۰-۱۲۴).

۲-۴. تقسیمات لطف

۲-۴-۱. **لطف مقرب و محصل:** در تقسیم لطف به مقرب و محصل، دو دیدگاه در این دوره به چشم می خورد. دیدگاه اول همان دیدگاه متکلمان گذشته است. از نظر این گروه، هر دو قسم لطف، متفرع بر تکلیف و در عین حال امری زاید بر تکلیف است (علوی عاملی، ۱۳۸۱ش، ۲: ۸۴۸-۸۴۹؛ حسینی تهرانی، ۱۳۶۵: ۶۰۱-۶۰۲؛ سبحانی، ۱۳۸۱، ۳: ۳۶-۳۷؛ همو، ۱۴۲۰ق: ۹۱؛ ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق: ۹۷). البته سید هاشم حسینی معتقد است که «لطف محصل» برخلاف «لطف مقرب»، حظ و بهره ای در تمکین مکلف دارد (حسینی تهرانی، ۱۳۶۵: ۶۰۱-۶۰۲).

دیدگاه دوم مربوط به آیت الله سبحانی است. هر چند ایشان در برخی کتاب‌هایشان همان دیدگاه نخست را برگزیده است اما در کتاب «الإلهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل» تعریفی متفاوت از دیگر تعریف‌ها ارائه می‌کند. ایشان لطف محض را برپاداشتن مبادی و مقدماتی می‌داند که پدید آمدن غرض از خلقت و دوری آن از عبث، بر آن مقدمات متوقف است، به گونه‌ای که اگر این مقدمات از جانب خداوند برپاداشته نشود، فعل او خالی از غایت خواهد شد؛ مانند بیان تکالیف انسان و دادن قدرت برای انجام آن تکالیف. و اما لطف مقرب را برپاداشتن چیزی می‌داند که غرض از تکلیف را پدید می‌آورد، به گونه‌ای که اگر نباشد غرض از تکلیف حاصل نمی‌شود؛ مانند وعد و وعید و ترغیب و ترهیب، که باعث می‌شود بنده به عمل رغبت پیدا کند و از معصیت دور شود (سبحانی، ۱۴۲۲ق، ۳: ۵۱-۵۲؛ نیز ر.ک: همو، ۱۴۲۵ق، ۱: ۱۴۱-۱۴۴). در این نگاه، لطف محصل در جهت تحقق غایت آفرینش نسبت به انسان ایفای نقش می‌کند و لطف مقرب در جهت رسیدن بندگان به هدف از تکلیف برپا می‌شود.

در نقد این دیدگاه گفته شده است: «هیچ شاهی از سخنان متکلمان، از گذشته تا کنون، بر این تعریف وجود ندارد، علاوه بر اینکه غرض از تکلیف، چیزی مغایر با غرض از خلقت نیست، بلکه هدف از تکلیف همان چیزی است که از خلقت مکلفان اراده شده است» (ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق: ۹۹-۱۰۰).

۲-۲-۴. فعل خدا، فعل خود مکلف و فعل شخص ثالث: یکی از تقسیماتی که در همه دوره‌ها طرح شد، تقسیم سه‌گانه لطف بود؛ دلیل این تقسیم نیز این است که خداوند همیشه به صورت مستقیم فاعل لطف نیست، بلکه گاهی فاعل مباشر و بی‌واسطه لطف، خداوند است و گاهی غیر خداوند (فیاض لاهیجی، ۱۳۷۲ش: ۸۰؛ علوی عاملی، ۱۳۸۱ش، ۲: ۸۵۰-۸۵۱؛ استرآبادی، ۱۳۸۲، ۲: ۴۵۳؛ موسوی شفتی، ۱۴۱۱ق: ۱۳۱؛ شعرانی، بی‌تا: ۴۶۲؛ حسینی لواسانی، ۱۴۲۵ق، ۱: ۲۹۳-۲۹۴).

۲-۳-۴. لطف عام، خاص و اخص: ابوجعفر خراسانی در ضمن مسأله حجاب خداوند نسبت به بندگانش، سه قسم لطف را مطرح می‌کند؛ «لطف عام» که همان هدایت و ارشاد او است و همه خلق را شامل می‌شود، و «لطف خاص» که توفیق و تأیید او است، و «لطف اخص» که عبارت است از وحی، الهام، مکالمه و مخاطبه، و ویژه انبیاء و اوصیاء اوست (ابوجعفر خراسانی، ۱۴۱۶ق: ۲۵۵، ۲۷۶-۲۷۸ و ۷۰۵-۷۰۷).

۴-۲-۴. لطف «واجب» و «توفیق»: موسوی شفتی، آنچه عبد را با انجام طاعت به درجات عالیّه می‌رساند و از درکات مهلکه دور می‌کند، «لطف واجب» می‌نامد، سپس به قسم دیگری از لطف به نام «توفیق» اشاره می‌کند اما توضیحی درباره آن نمی‌دهد (موسوی شفتی، ۱۴۱۱ق: ۱۳۲).

۳-۴. احکام لطف

احکامی که در این دوره گفته شده، همان است که توسط متکلمان پیشین به ویژه خواجه نصیر الدین طوسی و علامه حلی بیان شد. و چون توضیح آنها ذیل دوره قبل آمده، فقط به عناوین احکام اشاره می‌شود:

۱. مغایرت لطف با تمکین (ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق: ۱۰۱).
۲. قبح عقاب بدون لطف (علوی عاملی، ۱۳۸۱ش، ۲: ۸۵۴-۸۵۵؛ استرآبادی، ۱۳۸۲، ۲: ۴۵۸-۴۵۹؛ شعرانی، بی‌تا: ۴۶۳؛ حسینی تهرانی، ۱۳۶۵: ۶۰۳-۶۰۴؛ حسینی لواسانی، ۱۴۲۵ق، ۱: ۳۰۱).
۳. مناسبت میان لطف و ملطوف فیّه (علوی عاملی، ۱۳۸۱ش، ۲: ۸۵۶؛ استرآبادی، ۱۳۸۲، ۲: ۴۵۹؛ شعرانی، بی‌تا: ۴۶۳-۴۶۴؛ محمدی گیلانی، ۱۴۲۱ق: ۶۵؛ ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق: ۱۰۲).
۴. نرسیدن به مرز الجاء (علوی عاملی، ۱۳۸۱ش، ۲: ۸۵۶-۸۵۷؛ استرآبادی، ۱۳۸۲، ۲: ۴۵۹؛ شعرانی، بی‌تا: ۴۶۴؛ محمدی گیلانی، ۱۴۲۱ق: ۶۶؛ ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق: ۱۰۲).
۵. علم مکلف به لطف (علوی عاملی، ۱۳۸۱ش، ۲: ۸۵۷؛ استرآبادی، ۱۳۸۲، ۲: ۴۵۹-۴۶۰؛ شعرانی، بی‌تا: ۴۶۴-۴۶۵؛ ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق: ۱۰۳).
۶. زیادت لطف بر حُسن (علوی عاملی، ۱۳۸۱ش، ۲: ۸۵۷-۸۵۸؛ استرآبادی، ۱۳۸۲، ۲: ۴۶۰؛ شعرانی، بی‌تا: ۴۶۵؛ حسینی تهرانی، ۱۳۶۵: ۶۰۴؛ محمدی گیلانی، ۱۴۲۱ق: ۶۶).
۷. تخییر در لطف (علوی عاملی، ۱۳۸۱ش، ۲: ۸۵۸-۸۵۹؛ استرآبادی، ۱۳۸۲، ۲: ۴۶۰؛ شعرانی، بی‌تا: ۴۶۵؛ محمدی گیلانی، ۱۴۲۱ق: ۶۶).

نتیجه‌گیری

با بررسی آثار متکلمان امامیه، از پیش از شیخ مفید تا دوره معاصر، می‌توان تصور قاعده لطف از جهت تعریف، تقسیمات و احکام را در چهار دوره خلاصه کرد:



۱. **دوره اول (تا پیش از شیخ مفید):** در میان کتاب‌هایی که از این دوره به جا مانده است، تنها در سه کتاب به قاعده لطف اشاره شده است: «الیاقوت فی علم الکلام»، «المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین علیه السلام» و «کمال الدین و تمام النعمة». از این سه کتاب، تنها کتابی که اصل قاعده لطف را نیز بررسی کرده و به تعریف، و بیان احکام آن پرداخته است، «الیاقوت فی علم الکلام» است؛ هرچند درباره تقسیمات و اقسام لطف، سخنی نگفته است. در دو کتاب دیگر، بدون تصریح به واژه لطف، فقط از مفاد این قاعده در تبیین یا اثبات برخی مسائل استفاده شده است.

۲. **دوره دوم:** در این دوره که از شیخ مفید آغاز می‌شود، عبارات متکلمان در تعریف لطف گوناگون است: برخی هر دو قسم «لطف محصّل» و «لطف مقرب» را تعریف کرده‌اند و یا به گونه‌ای تعریف کرده‌اند که هر دو قسم را شامل شود، و برخی تنها به تعریف «لطف مقرب» پرداخته‌اند؛ اما هیچ کدام، از اصطلاح «مقرب» و «محصّل» استفاده نکرده‌اند. دو ویژگی دیگر این دوره در قیاس با دوره قبل، ارائه چهار گونه تقسیم برای لطف، و افزایش احکام مربوط به لطف است.

۳. **دوره سوم:** در این دوره که خواجه نصیر الدین طوسی آغازگر آن است، قاعده لطف نیز وارد مرحله جدیدی شد: ۱. قالبی که خواجه و علامه حلی برای طرح مسائل قاعده لطف ریختند، تا دوره معاصر نیز ادامه پیدا کرد؛ ۲. عبارات کتاب‌های کلامی، نزدیک و یا عین عبارات‌های محقق طوسی و به ویژه علامه حلی است؛ ۳. به جز محقق حلی و علامه حلی، دیگر متکلمان تنها «لطف مقرب» را تعریف کردند؛ ۴. مباحث قاعده لطف، بر خلاف تفصیل دوره قبل، تبدیل به عبارات‌های کوتاه و موجز شد؛ ۵. ارتباط مسأله لطف با بحث حسن و قبح عقلی و مسأله عدل آشکار شد.

۴. **دوره چهارم:** برخی ویژگی‌های این دوره که از قرن یازدهم تا دوران معاصر را شامل می‌شود، عبارتند از: ۱. طرح قاعده لطف- هر چند کوتاه و اندک- در غیر کتاب‌های کلامی به ویژه در کتاب‌های اصولی؛ ۲. ارائه تعریفی متمایز از تعریف مشهور لطف.

۱. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، ۴۰۶ق، *قواعد المرام فی علم الکلام*، قم، مکتبه آیه الله مرعشی النجفی.
۲. ابن نوبخت، ابواسحاق ابراهیم، ۴۱۳ق، *الیاقوت فی علم الکلام*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۳. ابوالحسن حلبی، علی بن ابوالحسن، ۴۱۴ق، *إشارة السبق*، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
۴. ابوالصلاح حلبی، تقی الدین بن نجم الدین، ۴۰۴ق، *تقریب المعارف*، قم، انتشارات الیهادی.
۵. ابوجعفر خراسانی، محمد جواد بن محسن، ۴۱۶ق، *هدایة الأمة الی معارف الائمة*، قم، مؤسسة البعثة.
۶. استرآبادی، محمد جعفر، ۱۳۸۲ش، *البراهین القاطعة فی شرح تجرید العقائد الساطعة*، قم، مکتب الاعلام الإسلامی.
۷. افندی، عبدالله بن عیسی بیگ، ۴۳۱ق، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی.
۸. اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۵۷ش، *خاندان نوبختی*، تهران، کتابخانه طهوری.
۹. امین، محسن، ۴۰۳ق، *أعیان الشیعة*، بیروت، دار التعارف للمطبوعات.
۱۰. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، ۴۰۳ق، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، بیروت، دار الأضواء.
۱۱. تفرشی، مصطفی بن حسین، ۱۳۷۷ش، *نقد الرجال*، قم، مؤسسة آل البيت علیه السلام لإحیاء التراث.
۱۲. تنکابنی، محمد بن عبد الفتاح، ۱۳۸۲ش، *ضیاء القلوب*، قم، مجمع ذخائر اسلامی.
۱۳. حسینی تهرانی، سید هاشم، ۱۳۶۵ش، *توضیح المراد*، تهران، انتشارات مفید.
۱۴. حسینی لواسانی، سید حسن، ۴۲۵ق، *نور الأفهام فی علم الکلام*، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
۱۵. حمصی رازی، محمود بن علی، ۴۱۲ق، *المنقذ من التقليد*، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
۱۶. خرازی، سید محسن، ۴۱۷ق، *بداية المعارف الإلهية فی شرح العقائد الإمامية*، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
۱۷. خواجگی شیرازی، محمد بن احمد، ۱۳۷۵ش، *النظامية فی مذهب الامامية*، تهران،

ميراث مكتوب.

١٨. خويى، ابوالقاسم، ١٤٢٢ق، **مصباح الأصول**، قم، مكتبة الداورى.
١٩. ربانى گليباگانى، على، ١٤١٨ق، **القواعد الكلامية**، قم، مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.
٢٠. سبحانى، جعفر، ١٤٢٤ق، **معجم طبقات المتكلمين**، قم، مؤسسة الامام الصادق عليه السلام.
٢١. سبحانى، جعفر، بى تا، **بحوث فى الملل والنحل**، قم، مؤسسة النشر الاسلامى - مؤسسة الامام الصادق عليه السلام.
٢٢. سبحانى، جعفر، ١٣٨١ش، **الانصاف فى مسائل دام فيها الخلاف**، قم، مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.
٢٣. سبحانى، جعفر، ١٤٢٠ق، **رسالة فى التحسين والتقبيح العقليين**، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام.
٢٤. سبحانى، جعفر، ١٤٢٢ق، **الالهيات على هدى الكتاب والسنة والعقل**، قم، المركز العالمى للدراسات الإسلامية.
٢٥. سبحانى، جعفر، ١٤٢٥ق، **الفكر الخالد فى بيان العقائد**، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام.
٢٦. سيد مرتضى، على بن حسين، ١٣٨٧ق، **جمل العلم والعمل**، نجف، مطبعة الآداب.
٢٧. سيد مرتضى، على بن حسين، ١٤٠٥ق، **رسائل الشريف المرتضى**، قم، دار القرآن الكريم.
٢٨. سيد مرتضى، على بن حسين، ١٤١٠ق، **الشافى فى الإمامة**، تهران، مؤسسة الصادق عليه السلام.
٢٩. سيد مرتضى، على بن حسين، ١٤١١ق، **الدخيرة فى علم الكلام**، قم، مؤسسة النشر الإسلامى.
٣٠. شعرانى، ابوالحسن، بى تا، **شرح فارسى تجريد الاعتقاد**، تهران، انتشارات اسلاميه.
٣١. شهيد اول، محمد بن مكى — علامه بياضى، على بن يونس، ١٣٧٧ش، **المسائل الاربعينية**، قم، كتابخانه آية الله مرعشى.
٣٢. شهيد اول، محمد بن مكى — علامه بياضى، على بن يونس، ١٤٢٢ق، **اربع رسائل كلامية**، قم، دفتر تبليغات اسلامى.
٣٣. شيخ طوسى، محمد بن حسن، ١٣٨٢ش، **تلخيص الشافى**، قم، انتشارات المحبين.
٣٤. شيخ طوسى، محمد بن حسن، ١٤٠٦ق، **الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد**، بيروت، دار الأضواء.
٣٥. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، ١٤١٣ق [الف]، **النكت الاعتقادية**، قم، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد.
٣٦. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، ١٤١٣ق [ب]، **أوائل المقالات فى المذاهب و المختارات**، قم، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد.
٣٧. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، ١٤١٣ق [ج]، **الفصول المختارة**، قم، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد.

علم اسلامى

سال سى نوم، شماره صد و بيست و هفتن



۳۸. صدر، حسن، ۱۳۷۵ش، *تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام*، اعلمى، بى جا.
۳۹. صدر، حسن، ۱۳۸۵ش، *الشيعة و فنون الاسلام*، تحقيق: مرتضى ميرسجادى، قم، مؤسسة السبطين عليه السلام العالمية.
۴۰. طالقانى، نظر على، ۱۳۷۳ش، *كاشف الاسرار*، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگى رسا.
۴۱. علامه حلى، حسن بن يوسف، ۱۳۶۳ش، *انوار الملكوت فى شرح الياقوت*، تحقيق: محمد نجمى زنجانى، قم، الشريف الرضى.
۴۲. علامه حلى، حسن بن يوسف، ۱۳۶۵ش، *الباب الحادى عشر*، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامى.
۴۳. علامه حلى، حسن بن يوسف، ۱۳۸۶ش، *معارج الفهم فى شرح النظم*، قم، دليل ما.
۴۴. علامه حلى، حسن بن يوسف، ۱۴۱۲ق، *منتهى المطلب فى تحقيق المذهب*، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه.
۴۵. علامه حلى، حسن بن يوسف، ۱۴۱۳ق [الف]، *كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد*، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
۴۶. علامه حلى، حسن بن يوسف، ۱۴۱۳ق [ب]، *مختلف الشيعة فى احكام الشريعة*، قم، دفتر انتشارات اسلامى.
۴۷. علامه حلى، حسن بن يوسف، ۱۴۱۵ق، *مناهج اليقين فى اصول الدين*، تهران، دار الاسوة.
۴۸. علامه حلى، حسن بن يوسف، ۱۴۲۳ق، *الالفين*، قم، المؤسسة الاسلاميه.
۴۹. علامه حلى، حسن بن يوسف، ۱۴۲۶ق، *تسليك النفس الى حظيرة القدس*، قم، مؤسسة الامام الصادق عليه السلام.
۵۰. علوى عاملى، مير سيد محمد، ۱۳۸۱ش، *علاقة التجريد*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگى.
۵۱. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، ۱۴۰۵ق، *ارشاد الطالبين الى نهج المسترشدين*، قم، كتابخانه آية الله مرعشى.
۵۲. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، ۱۴۲۰ق، *الانوار الجلالية فى شرح الفصول النصيرية*، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه.
۵۳. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، ۱۴۲۲ق، *اللوامع الالهية فى المباحث الكلامية*، قم، دفتر تبليغات اسلامى.
۵۴. فياض لاهيجى، عبد الرزاق بن على، ۱۳۷۲ش، *سرمايه ايمان در اصول اعتقادات*، تهران، انتشارات الزهراء.
۵۵. فياض لاهيجى، عبد الرزاق بن على، ۱۳۸۳ش، *گوهر مراد*، تهران، نشر سايه.
۵۶. فيض كاشانى، محسن، ۱۴۱۸ق، *علم اليقين فى اصول الدين*، قم، انتشارات بيدار.
۵۷. قاضى عبدالجبار بن احمد، ۱۴۲۲ق، *شرح الأصول الخمسة*، بيروت، دار إحياء التراث

العربي.

٥٨. كراجكي، محمد بن علي، بي تا، *كنز الفوائد*، قم، دار الذخائر.
٥٩. مجلسي، محمد باقر، ١٤٠٤ق، *مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول*، تهران، دار الكتب الاسلامية.
٦٠. محقق حلي، جعفر بن حسن، ١٤١٤ق، *المسلك في أصول الدين و الرسالة الماتعية*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية.
٦١. محمدى گيلاني، محمد، ١٤٢١ق، *تكملة شوارق الإلهام*، قم، مكتب الاعلام الإسلامي.
٦٢. مقرئ نيشابوري، محمد بن حسن، ١٤١٤ق، *الحدود*، قم، مؤسسة الامام الصادق عليه السلام.
٦٣. مكارم شيرازي، ناصر، ١٣٨٥ش، *دروس في العقائد الاسلامية*، قم، مدرسه امام علي بن ابيطالب عليه السلام.
٦٤. موسوى شفتي، سيد اسدالله، ١٤١١ق، *الإمامة*، اصفهان، مكتبة حجة الإسلام الشفتي.
٦٥. نصير الدين طوسي، محمد بن محمد، ١٤٠٥ق، *تلخيص المحصل*، بيروت، دار الأضواء.
٦٦. نصير الدين طوسي، محمد بن محمد، ١٤٠٧ق، *تجريد الاعتقاد*، قم، دفتر تبليغات اسلامي.
٦٧. نصير الدين طوسي، محمد بن محمد، ١٤١٣ق، *قواعد العقائد*، بيروت، دار الغربية.
٦٨. نوري طبرسي، اسماعيل بن احمد، بي تا، *كفاية الموحدين*، تهران، علميه اسلاميه.
٦٩. نوري، حسين بن محمدتقي، ١٤٢٩ق، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بيروت، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.